### نگاهی به مجموعه شعر «خویشتن» اثر سیدحمیدرضا برقعی

# قوام شعرهای آیینی در شعریت شعر

[ وارش گیلانی ]

مجموعه شعر «خویشتن» از حمیدرضا برقعی را انتشارات فصل پنجم به سال ۱۴۰۳ در ۹۶ صفحه در تیراژ ۱۰۰۰ نسخه به قیمت ۱۱۰ هزار تومان چاپ و روانه بازار کتاب کرده است. این دفتر ۳۳ شعر دارد؛ چند چهارپاره و تعدادی مثنوی و شمار قابل توجهی غزل که بعضی از آنها را قصیده یا قصیده‌واره یا اینکه غزل‌قصیده هم می‌توان نامید، چون در ظاهر امر که تعداد ابیات باشد، بعضی از آنها از ۱۸ تا ۲۳ بیت هم می‌رسند؛ شعرهایی که با همه ابیات‌شان بیشتر در حال و هوای غزل سیر می‌کنند، زیرا قصیده ویژگی‌های خودش را دارد و مثل غزل نرم نیست، بلکه سنگین است و گاه در نظمی فصیح و بلیغ خود را نشان می‌دهد و فرم و فضای خاص خود را دارد؛ قالبی که با قصد شاعر شکل و انجام می‌گیرد.

در هر حال، بعد از انقلاب ادبی نیما یوشیج، جرأت انجام کارهای ابتکاری نزد شاعران رواج یافت، از جمله گفتن غزل‌های ۵ تا ۶ بیتی؛ در صورتی که غزلی که در عرف و قوانین شعر کلاسیک کمتر از ۷ بیت باشد نداریم و نباید سرود. با این حال، هنوز غزلسرایانی هستند که اعتقاد دارند غزل نباید کمتر ار ۱۰ یا ۱۲ بیت باشد چون معتقدند در همراهی با حال مخاطب و گرایش بیشتر او به شعر و استحکام فضا و ساختار غزل، بهتر است غزل کمتر از ۱۰ یا ۱۲ بیت نباشد

اما حمیدرضا برقعی آنچه تاکنون منتشر کرده، یکسره شعرهای دینی و مذهبی یا همان اشعار آیینی بوده است. وی در حوزه‌های دیگر هم اگر اشعاری داشته باشد، آنقدر نیست که به چشم بیاید.

برقعی از جمله شاعران شاخص در حوزه شعر آیینی است؛ شاعری با ۴۰ سال سن اما نامش تقریبا هم‌طراز شاعران مشهور آیینی‌سرای این روزگار است. منتها زیبایی اشعار آیینی او بیشتر در این است که اشعار آیینی‌اش خشک و خطی و حتی صرفا هیاتی نیست، بلکه طراوت و تازگی شعر و نوگرایی در آن نه تنها در نظر گرفته شده، بلکه این امر در شعرهای او حتی چشمگیر است.

دیگر اینکه در کل، حمیدرضا برقعی شاعری است که به تک تک اجزای شعرش اهمیت می‌دهد و طبعا به تک تک کلمات و مصراع‌هایش و سعی می‌کند در ابیات شعرش سستی و کاستی راه نیابد، چون راهیابی کلمات نامناسب و نه چندان لازم در شعر طبعا به کلیت شعر کمک نمی‌کند. باری، اجزا و اجرا که مشکل داشته باشند، طبعا کلیت هم دچار کاستی خواهد شد:

«از جهانی که پر از تیرگی ما و من است
می‌گریزم به هوایی که پر از زیستن است
می‌گریزم به همان جا که همه می‌گویند
هر که از آینه‌ها دم بزند خویشتن است
همه یکپارچه یکدست سیه‌پوشانند
بر تن مردم این طایفه یک پیرهن است
می‌گریزم به جهانی که پر از یکرنگی‌ست
به جهانی که پر از گریه‌کن و سینه‌زن است
به همان جا که نفس قیمت دیگر دارد
اشک‌ها دُر نجف، سینه عقیق یمن است
به همان جا که در آن باد صبا بسته دخیل
به عبایی که پر از رایحه پنج‌تن است
اشک یک پیرغلام آتش بزم است آنجا
چشم او روضه باز است ولی بی‌سخن است
چه خراسان، چه مدینه،
چه عراق و چه دمشق
هر کجا پرچم روضه‌ست،
همان‌جا وطن است
دم من زندگی و بازدمم زندگی است
تا که روی لب من ذکر حسین و حسن است
قلب آن است که لبریز محبت باشد
تا ابد خانه اولاد علی قلب من است»

غزل آمده در بالا بی‌هیچ کلمه سست و نابجا یا کم‌اهمیت، به روانی به پایان رسید؛ شعری که اگر چه چندان امروزی نیست اما خالی از گرایش‌های نوگرایانه هم نیست و مهم‌تر اینکه شاعر در این شعر هم عقیده کلی خود را بیان کرده و هم نوع نگاه خود را به جهان و همچنین کلیتی از نوع زبان خود را به مخاطب نشان داده است، اگر چه او را در شعرها و غزل‌های دیگرش، به لحاظ زبانی، امروزی‌تر و نوتر می‌توان دید.

همان‌گونه که گفتم، برقعی غزل و شعرش را ابتدا با تغزل و شعریت و شاعرانگی می‌آراید؛ آن گونه که مخاطب تصور می‌کند شعرش یا عاشقانه یا عارفانه است اما بعد از چند بیت می‌بیند ابیات نخست را چنان هنرمندانه و از روی جهان‌بینی خود به ابیات بعدی منتقل می‌کند که طبعا آیینی بودن غزل و شعرش را بهتر دریابی. مهم اینکه او در بیت‌های بعدی نیز دست از سر شعر و شعریت برنمی‌دارد و به سوی نظم و شعار و حرف‌های عادی نمی‌رود، بلکه هر بیت خود را با رعایت موازین شعر می‌آراید و حتما این کار را به صورت ناخودآگاه می‌کند؛ چون خودآگاهی در شعر و هنگام سرودن محل و میدانی برای جولان ندارد. توضیح اینکه اگر هم گاه ابیاتی از غزل و شعر حمیدرضا برقعی کمی به سمت نظم متمایل می‌شود و می‌خواهد با حرفی ابراز عقیده کند یا احساسش را بروز دهد، به‌گونه‌ای ملیح این کار را می‌کند که نظمش چندان به چشم نیاید؛ یعنی به شکلی فصیح و بلیغ و شیوا اینگونه بیت‌ها را بیان می‌کند:

«هلا ای جسم من، ای خفته، از زندانی دیوار
فقط با مرگ از این خواب سنگین می‌شوی بیدار
فراری از تمام مردم دنیا مسیرم خورد
به قبرستان، به شهر مردم آرام و بی‌آزار
می‌اندیشم به آرامش، به خوابی خوش درون خاک
جهان، ای بختک بی‌انتها، دست از سرم بردار
به سر شوق رهایی داشتم از این جهان اما
نفس در سینه‌ام اصرار کرد، اصرار کرد، اصرار...
جهان نگذاشت تا روز دهم در کربلا باشم
چه فرقی می‌کند حالا شوم تواب یا مختار...
جهان، این تیره خاموش، روشن می‌شود آری
محرم‌ها که می‌کوبم سیاهی بر در و دیوار...
انا الحق شطح منصور است روی دار اما ما
علی، حق به لب داریم همچون میثم تمار»

حمیدرضا برقعی شاعری فرهیخته است؛ شاعری که تاریخ اسلام و تشیع را خوانده و از قرآن و احادیث و روایات شناخت خوبی دارد؛ نشانه‌های این دانایی و آگاهی از شعرهای او پیداست اما مهم این است که وی آنها را مستقیم وارد شعرش نمی‌کند، بلکه به شکل شاعرانه و عارفانه و به صورت معرفتی آنها را به شعر خود می‌رساند؛ چونان آبی که از سرچشمه به برکه‌ای برسد؛ چنان که در شعر «تسخیر»، پیش از آنکه شعرش آیینی باشد، شعر است؛ شعری که شاعر احساس و عقیده خود را نیز در آن به شکل شاعرانه و لطیف و استحاله‌شده ریخته است:

«الا ای جان من قربان آن چشم کمانگیرت
چرا آخر پر ما را نمی‌گیرد پر تیرت؟
بیابان در بیابان می‌کشم با خود جنونم را
رهایی خسته‌ام کرده؛ کجا افتاده زنجیرت؟
ندارم حاصلی غیر از عطش دنیا، رهایم کن
که چون شوراب دریایی‌ست این دنیا به تعبیرت...
مرکب ریختی بر پوستینی، پوستین جان یافت
قلم تحریر می‌زد دم به دم هنگام تحریرت
تو را هرگز نفهمیدند مردم، این گناهت بود
تو هرگز نیستی چون مردمان، این است تقصیرت
تو در ویرانه‌ها هم‌سفره بودی با جذامی‌ها
چقدر افتاده‌ای؛ با حاکمان این است توفیرت
هنرمند از هنرهای خودش الهام می‌گیرد
خداوند آفریده‌ست این جهان را تحت تاثیرت»

در واقع، هر شعری پیش از آنکه آیینی، فلسفی، اجتماعی، عاشقانه یا عارفانه باشد، باید شعر باشد و این امر معنایش در مرحله دوم قرار گرفتن یا کمتر اهمیت داشتن موضوع آیینی و فلسفی و اجتماعی و غیره نیست، بلکه این خاصیت شعر است. طبیعی است وقتی می‌خواهیم شعر بگوییم، باید شعر بگوییم؛ مگر اینکه بخواهیم موضوعی را به صورت و شکل دیگری بنویسیم؛ به شکل مذهبی، به صورت فلسفی یا اجتماعی و...

در واقع، برقعی مثل بسیاری از شاعران نیست که عین کلام خدا و معصوم(ع) را در وزنی گنجانده، به نظمش درمی‌آورند؛ او آنها را به شعر درمی‌آورد و در هر جا هم اندک نظمی در شعرش رخنه می‌کند، کلامش آنقدر فصاحت، بلاغت و شیوایی دارد که ابیاتی از این دست را پوشش دهد:

«ندارم حاصلی غیر از عطش دنیا، رهایم کن
که چون شوراب دریایی‌ست این دنیا به تعبیرت»

البته حمیدرضا برقعی شعرها و غزل‌هایی هم دارد که بار نظم‌شان بالاست و ابیات‌شان بیشتر حول حرف‌های جالب و جذاب می‌چرخد؛ یعنی او گاه نیز چندان در بند این نیست که شعرش تا حدی خالی از شعریت باشد. اگر چه در کل به شعریتِ شعرش بسیار اهمیت می‌دهد.

حمیدرضا برقعی در ابیاتی از غزل «ملاقات» در شناسایی معرفت حضرت علی(ع) از نگاه و منظر خودش، دچار حرف‌های جذاب و زیبایی می‌شود که شعر نیستند اما جذابیت کلامی و معرفتی دارند:

«نشسته‌ای سر سجاده روبه‌روی خودت
که خویش را بنشانی به گفت‌وگوی خودت...
تمام غصه تاریخ را نهان کردی
شبیه بغض گره‌خورده در گلوی خودت...
چه دلبری قشنگی که داده‌ای سوگند
در اوج سجده خدا را به آبروی خودت
سیاهِ زلف تو شد لیله الرغائب ما
ای آرزوی بشر، چیست آرزوی خودت؟»

و همین شاعر، یعنی حمیدرضا برقعی در غزل زیر چنان کلام خود را از راه تخیل به رقص و سماع و تجلی درمی‌آورد که اگر مخاطبی حرفه‌ای اینگونه غزلی را بشنود، چندان باور نخواهد کرد که غزل قبلی را هم برقعی گفته است. قصد ارزش‌گذاری نیست، بلکه منظور نشان دادن نوع زبانی است که در آهنگ‌ها و رنگ‌های شعر، خود را اینگونه رنگین‌کمانی می‌کند خاصه در بیت‌های اول و سوم و چهارم و ۲ بیت پایانی:

«نگاه مادری حتی به هیزم می‌کند زهرا
و آتش را پر از گل‌های گندم می‌کند زهرا
مراقب بود در آتش نسوزد چادرش، شاید
که زینب را در این چادر تجسم می‌کند زهرا
به گوشَت خورده آیا آب آتش را بسوزاند؟
میان موجی از آتش تلاطم می‌کند زهرا
ملائک کودکی را از میان شعله‌ها بردند
که با آهنگ لالایی تکلم می‌کند زهرا
دلیل زندگی را در تماشای علی می‌دید
علی را در شلوغی ناگهان گم می‌کند زهرا
صدای پای رفتن از در و دیوار می‌آید
علی تابوت می‌سازد، تبسم می‌کند زهرا
علی را با چه حالی از میان کوچه‌ها بردند
که با خاک عبای او تیمم می‌کند زهرا
نمی‌گنجد درون خاک اقیانوس بی‌پایان
مزارش را نهان در قلب مردم می‌کند زهرا»

غزل‌ها و شعرهای بعد از صفحه ۱۸ مجموعه شعر «خویشتن» از حمیدرضا برقعی کم‌کم از اوج خود کاستی می‌گیرد تا می‌رسد به غزلی که برازنده نام شاعر نیست؛ شاعری با آن همه شعرها و غزل‌ها و سابقه روشن شاعری؛ یعنی غزلی کاملا متوسط با ابیاتی کم‌رمق و حتی گاه بی‌رمق در غزلی به نام «رستار»:

«آری نفسی هست ولی هم‌نفسی نیست
افتاده‌ام آن گوشه دنیا که کسی نیست
می‌کوچم از این فصل به آن فصل همه عمر
هر چند جهان جز قفسی در قفسی نیست
در مرگ هر آیینه خبرهای زیادی‌ست
بیهوده تقلا مکن، اینجا سپسی نیست
چشم و دل من سیر ز معشوقه دنیاست
ای مرگ، جز آغوش تو دیگر هوسی نیست
پس وعده ما در شب تاریک رهایی
آنجا که به جز نور تو فریادرسی نیست
در شعر اگر از تو فرار است بگویم
جنگیدن با قافیه کار عبثی نیست»

حرف آخر اینکه در این نقد و بررسی تنها توانستم از غزل‌های مجموعه شعر «خویشتن» برقعی بنویسم و درباره مثنوی‌ها و دیگر اشعار این دفتر چیزی ننوشتم؛ باشد در فرصتی دیگر.

### نگاهی به مجموعه شعر «بت بزرگ» سروده محبوبه کلبعلی

# زبان مدرن شعر و شعار

**الف.م. نیساری:** مجموعه شعر «بت بزرگ» کتابی است از محبوبه کلبعلی ۴۲ ساله که آن را انتشارات سوره مهر با معرفی مرکز آفرینش‌های ادبی استان سیستان‌وبلوچستان به چاپ رسانده است؛ مجموعه‌ای در ۶۴ صفحه با ۴۱ شعر سپید کوتاه و غیرکوتاه؛ شعرهایی که به لحاظ زبانی بین نثر (نثر ادبی) و شعر سپید در نوسانند.

البته با زبان نثر، شعر گفتن به خودی خود اشکالی ندارد که این خود سبک و شیوه بسیاری از شاعران سپیدگرای امروز است اما بین شعر سپید و نثر و حتی نثر خوب یا نثر ادبی برجسته، فاصله‌ای هست که تشخیص آن نیازمند نقد و نظری حرفه‌ای است، تا بسیاری دل‌نوشته‌های و نثرهای خود را شعر سپید نپندارند.

شعر سپید در ابتدا و مراحل تکاملی خود همواره با آهنگ و موسیقی کلام همراه بوده است. در واقع، از آنجا که شعر سپید تنها شیوه و قالب بدون وزن شعر فارسی است، ناگزیر بوده به جای خلأوزن، آهنگ و موسیقی کلام را جایگزین آن کند؛ شعری که به واسطه همین آهنگین شدن، کمتر به دام نثر خواهد افتاد. از آن طرف، شعرهای سپیدی که خالی از موسیقی و آهنگ‌اند و در ظاهر به نثرهای عادی یا ادبی نزدیکند، ناگزیرند روی لبه تیغ زبان راه بروند، زیرا تشخیص بین نثر ادبی و شعر سپید، نه‌تنها برای عموم مخاطبان شعر سپید، بلکه حتی برای بسیاری از شاعران جوان و غیرجوان هم چندان قابل تفکیک نیست و حتی این امر نزد مخاطبان و منتقدان و شاعران به ظاهر مدرن هم محل اختلاف است؛ از این رو، این گروه‌ها و افراد در مواجهه با اغلب شعرهای سپید دچار خطا شده، آنها را از نثر عادی یا نثر ادبی بازنخواهد شناخت.

ابداعگر شعر سپید (شعر سپیدی که به شعر بی‌وزن و شعر منثور هم مشهور است) در ایران احمد شاملو است؛ شاعری که میدان‌های فراخ شعر کلاسیک و شعر نیمایی را تجربه کرد و موسیقی کلام را خوب می‌شناخت. با این حال، کمی بعد از ابداع و رواج شعر سپید، عده‌ای از شاعران موج‌های مشهور در شعر به واسطه شهرت و نوع شعر و پیشنهادهای خود، توانستند منثور بودن (آهنگین نبودن) شعرشان را توجیه کرده یا آن را در شعر خود بی‌اهمیت یا کم‌اهمیت یا حتی بی‌فایده جلوه دهند که سردمدارشان احمدرضا احمدی، بیژن الهی و... بودند.

در هر حال، به مرور، ۲ نوع شعر سپید رواج و رونق گرفت که تا امروز نیز ادامه دارد؛ شعر سپید آهنگین و دارای موسیقی و شعر سپید نثرگونه یا نزدیک به نثر که اغلب شاعران - شاید برای سهولت در کار یا از روی کاهلی و تنبلی و بی‌دانشی و بی‌تجربگی - نوع دوم را انتخاب می‌کنند.

و اما شعرهای مجموعه «بت بزرگ» محبوبه کلبعلی اغلب و بلکه یکسره شعرهای سیاسی - اجتماعی و آیینی و انقلابی‌اند و به تعبیر جزئی‌تر، بخشی از آن نیز جزئی و جنسی از شعرهایی از مقاومتند؛ شعرهایی که زبانی مدرن دارند؛ مدرن بودنی که با نوع مضمون و شکل موضوع شعرهای این دفتر یگانگی دارد اما در بسیاری از مواقع نثرگونگی و نثرزدگی شعرهای این دفتر را از خواندنی بودن نمی‌اندازد ولی از شعریت می‌اندازد، مثل شعر زیر که شبیه شعار است (قسمت دوم بیشتر)؛ شعارهایی شبیه تولیدهای بین‌برنامه‌ای صداوسیما (که البته در آنجا گاه سر دادن این شعارها لازم است و گویندگان و نویسندگانش هم ادعای شعر سرودن ندارند) یا شبیه شعارهای روزنامه‌ای یا دکلمه‌هایی که نوجوانان گاه در مدارس و انشاهای‌شان یا در مراسمی می‌خوانند:

«از برزخ هزار ساله‌اش
بیرون آمده است شمر
به هیات مردی سیاه‌پوش
و قصابی می‌کند
کودکان عراقی را
حرمله
با بمب‌های فسفری
گلوی کودکان فلسطینی را
نشانه می‌گیرد
عمر سعد
برای خاورمیانه‌ای جدید
نقشه می‌کشد
خدا کند این تیرهای سه‌شعبه
خطا برود
اینجا اما
مدافعان حرم
پرچم را
درست بالای خیمه زینب
برافراشته‌اند
شعر طاقت کربلایی دیگر را ندارد
پیشانی فرزندان‌مان را
سربند «یاابوالفضل» می‌بندیم
تا قسمتی از کربلا باشند
تشنگی یعنی همین جاهلیت مدرن
یعنی
سکوت سازمان ملل!»

اما شعرهایی هم در این دفتر دیده می‌شود که با توجه به قابلیت‌هایی که این نوع شعر دارد، شعریت خود را نیز حفظ کرده‌اند مثل شعر زیر؛ اگرچه در سطرهای اول کمی گنگی و نامفهومی دارد اما قسمت دومش ناب است:

«عبور لخته‌های سرخ
از مجرای کلمات
و سرود مقدس در گلوی سربازان
مسیح در باورم، عروج می‌کند
یا التهاب خشک خشاب‌هاست
که دهان باز می‌کنند؟
زمین را می‌بلعم
و ماه در گلویم سنگ می‌شود
کفش‌هایم، در زاویه گنگ این اتاق
گیج می‌خورند
آویزانم
در تعلیق مبهم زمان
یک نفر پنجره را، کمی نفس بکشد!»

و شعری نه به سوررئالی شعر بالا، بلکه در واقعیت و رئال کلمات خود به سمت شعر جاری پیش رفته است؛ شعری که واقعیت سخت شعرش آن را از نرمی و انعطاف شعری و نگاه شاعرانه نینداخته است:

«چون پرواز سنگی
که به گنجشک خست می‌رسد
چون لبخند گم شده‌ای
روی لب‌های یک جنازه
تاریک می‌شوند کلمات
وقتی آژیر ممتد
خیابان را
می‌بلعد
و آوار خسته یک شهر
مردم را
در کلماتی جنگ‌زده
تشییع می‌کنند»

در عین حال، در مجموعه شعر «بت بزرگ» محبوبه کلبعلی گاه نثرهای ادبی معمولی در حد انشاهای دبستانی هم دیده می‌شود، نمونه‌اش اثر زیر:

«ما نهال‌های کوچکی بودیم
دست تو
سایبان آفتابی بود
روی تن‌های خسته ما
ما نهال تناوری گشتیم
بعد از آن
روزهای حادثه‌خیز
بعد از آن
روزگار توفان‌زاد
یاد تو چون بهار با ما بود
ما درختان محکمی هستیم»

گاه با شعارهای شعرگونه که پشتش نیز هیچ منطق شعری وجود ندارد، مثل اثر زیر:

«صدف‌ها
دروغ نمی‌گویند
کافی‌ست
یک گوش‌ماهی بزرگ را
بچسبانی، به گوش رسانه‌ها
تا تکرار باستانی موج‌ها
نام پارسی خلیج‌فارس را
به گوش جهانیان برسانند»

شعرهای کوتاه مجموعه شعر «بت بزرگ» نیز گاه به لحاظ زبانی و نوع بیان و حتی ساختاری شبیه کاریکلماتورند، مثل اثر زیر:

«جنگ عادلانه نیست
وقتی
حتی
یک ترکش کوچک هم
سهم جنگ‌افروزان نمی‌شود!»

و گاه این شعرهای کوتاه در ایجاز و ایهام خود یک دنیا حرف را شاعرانه خلاصه کرده‌اند، مثل شعر زیر:

«آوازهای مهاجرم را
قفس‌های دوره‌گرد ربودند
وقتی
پاهایت به پایکوبیِ
مین‌ها رفتند»

بعضی شعرهای مجموعه شعر «بت بزرگ» هم ساختار خوب و منسجمی دارند و حتی ظرفیت و قابلیت فرمی خوش را انتظار می‌کشند، مثل شعری که به زیبایی شروع شده، ادامه می‌یابد؛ آنگونه که مخاطب را در انتظار حرفی خاص یا زیبا یا حتی یک کشف شاعرانه تا سطرهای آخر می‌برد اما با شعار تمام می‌شود، مثل شعر زیر:

«ارث می‌برد
زمین، از خورشید
سبزینه را!
ارث می‌برد
کوه، از آسمان
آشیانه عقاب را!
ارث می‌برد
موج، از دریا
توفان را!
ارث برده‌ایم
از نام اطلسی‌های جهان
نام پارسی خلیج‌فارس را!»

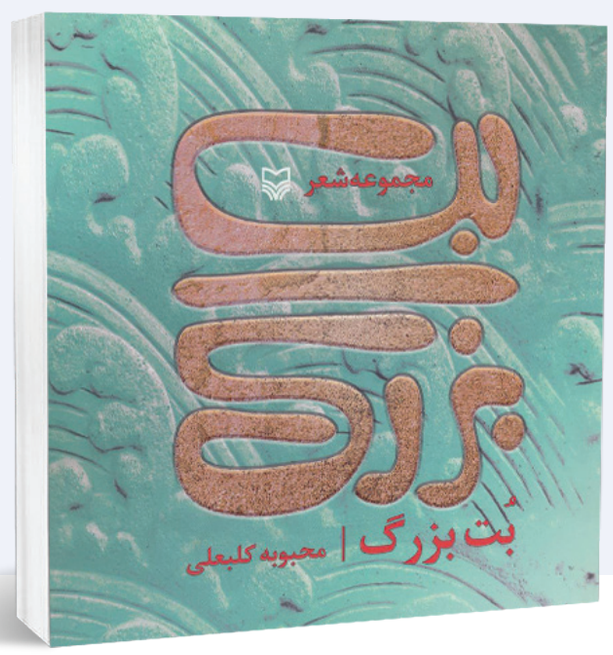


از خلیج‌فَارس گفتن، قدرت شاعرانگی مضاعف و خاصی می‌طلبد. اصلا از هر پدیده‌ای گفتن، قدرت و زیبایی و کشف لازم است؛ زیبایی نه الزاما به معنای خوشگلی و خوش آب و رنگی، بلکه به معنای وسیع زیبایی که دربرگیرنده معنویت است، حتی معنویت شکل و صورت اثر.

حرف آخر اینکه در کنار بیان نکات مثبت و منفی مجموعه شعر «بت بزرگ» محبوبه کلبعلی، می‌توان از دیگر ویژگی‌های کتاب شعر او گفت که در کل مثبت است، از این منظر که این ویژگی‌ها قابلیت و ظرفیت ایجاد می‌کند که شاعر دامنه حرف و سخن و کشف و نگاه شاعرانه‌اش را وسعت بیشتری ببخشد؛ یکی از این ویژگی‌ها دایره واژگانی وسیع این دفتر شعر است؛ دفتری که به راحتی در آن از واژه‌های به ظاهر ناهمگون استفاده شده است، کلماتی مثل: رستم و زرتشت و امام حسین(ع) و جبهه و کلیسا و مسجد و جنگ تا کلماتی چون هسته‌ای و ترور و نفتکش و آدامس و آزادی‌خواه و تا بیروت و غزه و یمن و بحرین و... و نیز کلمات خارجی بسیاری که این مجموعه - یعنی مجموعه شعر «بت بزرگ» - از به کار بردن آنها نیز ابایی ندارد؛ چون که شعرش با اینگونه کلمات در بعضی شعرها موضوعیت دارد؛ کلماتی نظیر: لائیک، وال‌استریت، آرماگدون، موساد و...

به یک نمونه از این نوع کارهای در دفتر شعر «بت بزرگ» توجه کنید؛ جدا از خوب و بد بودن و شعر یا شعاری بودنش:

«نفت‌کش‌ها
سرود صلح می‌خوانند
و کبوتر
از پنت‌هاوس آشیانه‌اش
آرماگدون، تماشا می‌کند
سربازان ناتو
در خیابان‌های شهر رژه می‌روند
و برای مانور هوایی
کودکستانی در افغانستان را
نشانه می‌گیرند
موساد آخرین فصلنامه‌های
سازمان ملل را اجرا می‌کند
ملت بحرین ترور می‌شود
ملت یمن
ترور می‌شود
و تمام ملت‌های آزادی‌خواه...
امواج بیداری جهان را
تسخیر می‌کند
سیاه (CIA)
اعلامیه می‌دهد
ایران کشوری تروریست است
و هسته‌ای
که نان‌های غنی شده را
به سومالی هدیه می‌دهد
و سلاح تفکر را
به وال‌استریت».